

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن میباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

پنجم اگست 2013

دنیای بزرگ

گفت: میخواهم از دنیای بزرگت اندک بدانم. لبخند زده در پاسخ گفتم: کدام دنیا؟ چه سان دنیا؟

من که کوچکتر از آنم، تا دنیای بزرگی داشته باشم.

در برخورد بعدی بازهم درخواستش را تکرار نمود. طوفانی در درونم برآشفته و در جست و جوی حل آزمون بزرگی تا فراسوی کرانه های ذهنم تلاش پیشروی نمودم.

سرانجام او را به اتاق افسرده حالم فراخواندم و گفتم بنگر: فقط برگهای خشکیده کاغذها، نوشته های تمام و نیمه تمام، کتابهای پُرگرد، تابلوهای نصب نشده بر دیوارهای آلوده با رنگ خاکستری، پرده های کهنه و ماتمزا، یک دریچه رخ به شرق آزادی و یک دریچه باز به روی غروب ملال و درد اسارت.

موبل کهنه اتاقم شاهد و افسانه گوی یادهای خوب دوستان صبور و با استقامتم هستند که با شنیدن قصه های رنج و اندوه و ملالم، هنوز لبالب از استواری و تحمل در برابر من میباشند.

با همه این شرح حال بازهم نتوانستم چراغی را در ذهن او بیفروزم.

بعد از چند روز تحمل، دوباره برگشت. من که در کنج سرد اتاق زانوی غم در بغل داشتم، کاغذهای پراکنده با خامه خسته چون کشتی پاروزنان میان دریاچه اشکهایم روان بود.

باز هم علاوه نمود: آخر میدانم از پرسشهایم خسته هستی، ولی میخواهم از دنیای بزرگت چیزی بدانم.

دستش را به نرمی فشردم و به ابعاد اندوهگین اتاق نظر انداختم و او نگاهم را با موج پرتلاطم و کنجاو چشمانش دنبال کرد.

آهسته گفتم: میدانی...؟

دنیای بزرگ من، به کوچکی این انزواست!!!

(ناهدید "غزل" غنی زاده)